



۲۰۲۱/۰۱/۱۵



نادرشاه سدوزی

راز دل سیاسی با دیگران

از زمان های قدیم بود که به مطالعه کتاب علاقه و دلبستگی فراوان داشتم، ولی کتاب های که مورد علاقه ام قرار می گرفت عمدتاً کتاب های فلسفی، تاریخی، دینی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی بود تا شعر و شاعری. وقتی این کتاب ها را مطالعه می نمودم همیشه یک موضوع تفکر مرا نسب به دیگر مطالب بیشتر به خود جلب می نمود و آن این بود که گفته می شد انسان موجودی هست اجتماعی... مطلبی جالب ولی سؤال برانگیز. به همین نسبت سؤالی که نزد من ظاهر می گردید این بود که آیا واقعاً انسان موجودی هست اجتماعی؟ اگر باشد این مطلب را چگونه می توان به بررسی گرفت و مورد ارزیابی قرارداد و چگونه می توان آنرا تفسیر و تعبیر کرد. برای تشریح این مطلب امکان دارد که نزد بعضی ها فرض بر این باشد که چون انسان در جامعه زیست دارد پس یک موجود اجتماعی است. در این جا هیچ جای شک و تردید وجود ندارد، انسان در یک محیط و یا جامعه تولد می یابد... این درست گپ است، ولی اجتماعی بودنش کاملاً موضوع جداگانه است و جوابی که در بالا تذکر یافت برای من قانع کننده نبود و آن هم به خاطریکه اگر انسان اجتماعی باشد، پس این همه جنگ ها، خون ریزی ها، قتل، دزدی، اختطاف، تجاوز، تبعیض، تعصب، تحقیر و توهین و غیره و غیره برای چه است؟

فکر می شود که به این سادگی ها نمی توان باور کرد که انسان موجودیست اجتماعی. نظر به تجربه و دانش، انسان باید راهی در جهت اجتماعی بودن خویش سپری کند طولانی، تا بتواند خود را در محیط هماهنگ ساخته، قدر دیگران را بر خود واجب دانسته و خود را نا خواسته فدای دیگران نکرده، به عزت نفس خود افتخار کند تا بالای نفس خویش تسلط یافته و دیگران را بر خود بیگانه تلقی نه کند. برای بحث در باره اجتماعی بودن انسان در اجتماع دانشمندان در یونان باستان، چون ارسطو، افلاطون و سقراط، همه آن ها، مهم تر از هر چیز به موضوعات اخلاقی می پرداختند که البته فهمیدن مفاهیم فضایل اخلاقی نزد آن دانشمندان خالی از دلچسپی نخواهد بود. ارسطو در کتابی تحت عنوان «اخلاق نیکوماخوس» در رابطه به همین موضوع اخلاقی پرداخته و نشان می دهد که با همین پیوند اخلاقی است که در نتیجه آن فامیل تشکیل و بعداً در اثر پیوند های چند فامیل همراه با خویشاوندی، دهات و شهر ها تهداب گذاری شده و بالاخره بدین ترتیب مدینه فاضله توسط حکومت رهبری می شود. برای وی پدر سمت همان حاکم را که در رأس حکومت قرار داشت دارا بوده و وظیفه هر دو مقام اداره فامیل و جامعه بود. برای سقراط مسئله اخلاقی و ادب به شکلی دیگر مطرح بود و می گفت: «می دانم که چیزی نمی دانم» همچنان به تعقیب گفتارش که از وی می پرسیدند «ادب را از کی آموخته یی، در جواب می گفت از بی ادبان». ولی افلاطون کتابی تحت عنوان جمهور و یا جموریت تحریر نموده که محتوای آنرا عدالت در بر می گیرد.

این نکته حایز اهمیت است که افلاطون نظریه عدالت را در جامعه با اشتراکی کردن تمام امور سیاسی و اقتصادی یکی می دانست. به عقیده وی قسمیکه دیگران فامیل را به مثابه حریم خصوصی می پنداشتند به نزد وی حریم خصوصی وجود نداشت و اظهار می داشت که اطفال وزن ها باید به طور اشتراکی در جامعه زیست نمایند تا عدالت برقرار گردد. به نسبت همین افکار اشتراکی بود که بعضی ها افلاطون را پیشرو نظریه پردازان فاشیستی و کمونیستی می دانند، زیرا وی دخالت دولت را در همه جوانب زندگی خصوصی فردی و اجتماعی لازم می دانست و مطلبی که عدالت با رعایت قانون حاصل می شود برای وی مطرح نبود. وی انسان ها را به مثل حیوانات که از زندگی خصوصی بی بهره هستند یکی می دانست. مگر به مرور زمان، گرچه در نزد بعضی از سوسیالیست ها و کمونیست ها این گونه طرز تفکر اشتراکی و عقب مانده هنوز هم بدبختانه رایج است ولی با تحول پذیری، انسان توانست خود را از آن حالت بدوی و اشتراکی بیرون بسازد و وارد مرحله نوین شود و قدم به جامعه باز بگذارد که البته به دور از جار و جنجال و کشمکش های سیاسی نبوده است. درین مرحله نوین این قانون موضوعه و حقوق است که جای اخلاق را پُر می کند. بدین معنا که این قانون مدنی است که از مال و جان و مالکیت انسان در جامعه حراست نموده که سر آغاز زندگی اقتصادی نوین در جامعه مدرن می باشد. به عباره دیگر این زندگی اقتصادی نوین است که داخل مرحله نوین همراه با نظام جدید بازار آزاد رقابتی وارد جامعه می شود. باید تذکر داد اقتصاد بازار آزاد که به نام لیبرالیزم و یا نظام سرمایه داری نامیده می شود، برای روشن شدن موضوع باید تعریفی در باره آن ارائه کرد. در حقیقت لیبرالیزم مکتب سیاسی، اقتصادی و فلسفی لیبرال هاست و لیبرال ها در اروپا کسانی بودند که از آزادی دفاع می نمودند. به تعبیر دیگر لیبرال معنایش آزادی خواهی بود و سؤالی که مطرح می شد، این بود که آزادی در مقابل چی؟

بنا به نظریه دیدگاه آلکسی دو توکویل که آنرا در اثر خود «تحلیل دموکراسی در آمریکا» با وضاحت کامل تشریح نموده، "آزادی در مقابل کلیسا و گروه از اشرافیت بود". امروز چینایی ها هم بعد از مرگ مائو و مائوئیسم و روس ها بعد از مرگ ستالین و ستالینیسم رو به اقتصاد آزاد نموده و از آن بی بهره نمانده اند. چین با رو آوردن به اقتصاد بازار آزاد توانسته که میلیون ها نفر از افراد چینایی را از مرگ و گرسنگی نجات بدهد. بدین ترتیب، امروز چین به یک کارخانه بزرگ جهانی از نگاه اقتصادی تبدیل شده ولی این مطلب را هم نباید فراموش کرد که با وصف پیشرفت های چشم گیر و کوشش های همه جانبه در بخش اقتصادی هنوز هم چین یک کشوری دیکتاتور است. حزب واحد کمونیست با دیدگاه سوسیال ناسیونالیسم چپ گرا و توده ئی که با ناسیونال سوسیالیسم «نژادی پرستی» آلمانی از هم فرق دارد در فعالیت بوده، حزب مخالف ویا اپوزیسیون در آنجا موجود نبوده و در وضع زندانیان سیاسی و احترام به حقوق بشر نگرانی های زیاد موجود است که قابل مکت است. به همین علت است که فرانسویان به جای کلمه «ناسیونالیسم» از کلمه میهن پرستی «پاتریاتیسم» یعنی عشق به میهن را در گفتار سیاسی خویش استفاده نموده و با این استدلال که ناسیونالیسم به معنای قبول نکردن غیر ویا دیگران به خصوص بیگانگان، مهاجرین و خارجی ها بوده، ولی مقصد از میهن پرستی «پاتریاتیسم» به ضم خودشان حمایت کننده تمام مردمی که در این سرزمین ساکن می باشند را در بر می گیرد. برخلاف این اندیشه رسمی دولت، حزب افراطی راست گرا «مارین لوپن» رهبر «اجتماع ملی» از مفهوم ناسیونالیسم به مثابه مقابله و مجادله ایدئولوژیک علیه بیگانگان، مهاجرین و خارجی ها استفاده سیاسی کرده و آنرا در سرخط سیاسی خویش قرار داده است. هنوز هم نزد این گروه افراطی به مثل آلمانی های نازی مفکوره های پوچ و بی معنای خون پاک و ناپاک با اهمیت بوده و نژاد آلمانی را بالا ترین نژاد بشری می دانند. از نژاد های سیاه، سرخ، زرد متنفر هستند و آن ها را در فرانسه قبول نداشته، تحقیر و توهین

می نمایند، از کشتاریهودی ها در «هولوکاست» بطور مخفیانه حمایت میکنند. این بود شرح مختصری از طبیعت گروپ ناسیونالیزم افراطی راست گرا در فرانسه. به شرح بیشتر فعلاً ضرورت نیست، به هر حال، قسمیکه تشریح شد دیده می شود که مبارزه سیاسی بین گروپ های متخاصم چپ افراطی، راست افراطی و گروپ های معتدل و میانه رو در تمام ممالک رایج و جاریست. پس وقت آن رسیده تا نظری در باره مبارزه سیاسی در مملکت خود بی اندازیم تا فهمیده شود که این مبارزه سیاسی به چه شکل به پیش می رود. از مدتی می شود که مذاکرات صلح در دوحه با گروپ طالبان در جریان است، ولی معلوم نیست که از آن چه نتیجه ئی بدست خواهد آمد. در درون مملکت یک تعداد اشخاص برای منهدم ساختن نظام دموکراسی فعالیت سیاسی نموده و دولت موقت را محور بحث سیاسی خویش قرار داده اند. ولی در عمق، ایجاد دولت موقت در شرایط فعلی یک ایده کاملاً مسخره بوده که به هیچ قالب جور نمی آید. با در نظر داشتی که این دولت یک دولتی انتصابی نبوده بلکه یک دولتی انتخابیست و توسط اراده و رأی مردم بوجود آمده و در انتخابات آینده نظریه پرنسپ های دموکراسی صلاحیت این دولت به کدام گروپ سیاسی دیگر و یا شخص دیگر تفویض خواهد شد. درک این موضوع بسیار ساده است. پس جابجا کردن دولت انتخابی با دولت موقت به چه شکل و چه معنا دارد؟ اگر این مطلب را یک دسیسه سیاسی که از درون نشأت کرده بدانیم دور از حقیقت نخواهد بود. مدتی می شود که شورای مصالحه تحت رهبری عبدالله عبدالله بوجود آمده است، ولی این شورا به عقیده من حیثیت یک انجمن را دارا ست چونکه فاقد عمل اجرایی می باشد. در ضمن نظریه گفتار محمد نعیم سخن گوی طالبان، آنها هم طرفدار حکومت موقت نیستند، وی اظهار داشت که در جلسه قبلی در باره، کدام تبادل نظر صورت نگرفت است. این مطلب را همه می دانند که ایجاد دولت موقت راه حل نبوده و به صلاح مملکت نیست، با فشاری درین راستا نه تنها غیرقانونی، بلکه خودکشی است. تعداد محدود و عقده یی می توانند خود را مصروف این گونه بازی های سیاسی بکنند ولی عاقبت و سرنخ سیاسی به دست رئیس جمهور بوده و تصمیم نهایی را وی خواهد گرفت. در ختم بهتر خواهد بود که سیاست مداران از هرگونه برخوردهای غیر مسئولانه و سیاست بازی های طفلانه دست کشیده، برای آرامی و پیشرفت مملکت و ختم جنگ، با حفظ نظام جمهوری و قانون اساسی اقدامات جدی نمایند تا اینکه مردم شجاع، دلاور و سربلند افغان از جار و جنجال زندگی پُرمشقت روزمره که همراه با ترور، وحشت و انفجارست نجات یابند.

پایان



[برای مطالب دیگر نادر شاه سوزی، بالای عکس کلیک فرمائید.](#)